

کودک ۹



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی بیست و هشتم • شماره‌ی پی در پی ۲۳۵
• خرداد ۱۴۰۱ • ۳۲ صفحه • ۴۳۰۰۰ ریال



به نام خدای بخشنده و مهربان

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجه
سلام خدا بر حضرت محمد (ص) و خانواده ی پاک او

رشد
کودک



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره ی ۹

ماهنامه ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
ویژه ی کودکان پیش دبستانی و دانش آموزان پایه ی اول ابتدایی

دوره ی بیست و هشتم • خرداد ۱۴۰۱
شماره ی پی در پی ۲۳۵

مدیر مسئول: محمد صالح مذنبی

سر دبیر: مهری ماهوتی

مدیر داخلی: مریم سعید خواه

شورای برنامه ریزی: مهری ماهوتی، مریم
اسلامی (کارشناس شعر)، مجید راستی (کارشناس قصه)

ناظر هنری: کوروش پارسا نژاد

طراح گرافیک: روشنگر فتحی

ویراستار: کبری محمودی

۱ تعطیلات خوش مزه

۲ روزهای مهم ماه

۳ روز دختر

۴ برویم پارک

۵ گل های طلایی

۶ کمک به زمین!

۸ شعر

۱۰ جوجه تخم مرغی

۱۱ بغل بغل!

۱۲ سایه بازی

۱۳ شاخ شاخی!

۱۴ بچه غول

۱۶ شکل های جور و جور

۱۸ برویم سفر... هو... هو...

۲۰ پیر پیر

۲۲ عروسک پارچه ای

۲۳ کتاب کتاب

۲۴ دو دوست، دو همکار

۲۶ بازی و سرگرمی

۲۸ شانه ی ترسناک

۲۹ خندونک

۳۰ نقاشی با شمع

۳۲ تخم مرغ رنگی



نشانی: تهران، خیابان ایران شهر شمالی، شماره ی ۲۷۰

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می توانند قصه ها، شعرها، نقاشی ها و مطالب خود

را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸ و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸

رایانامه: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت آفست

تصویرگر روی جلد و صفحه ی فهرست: سولماز جوشقانی



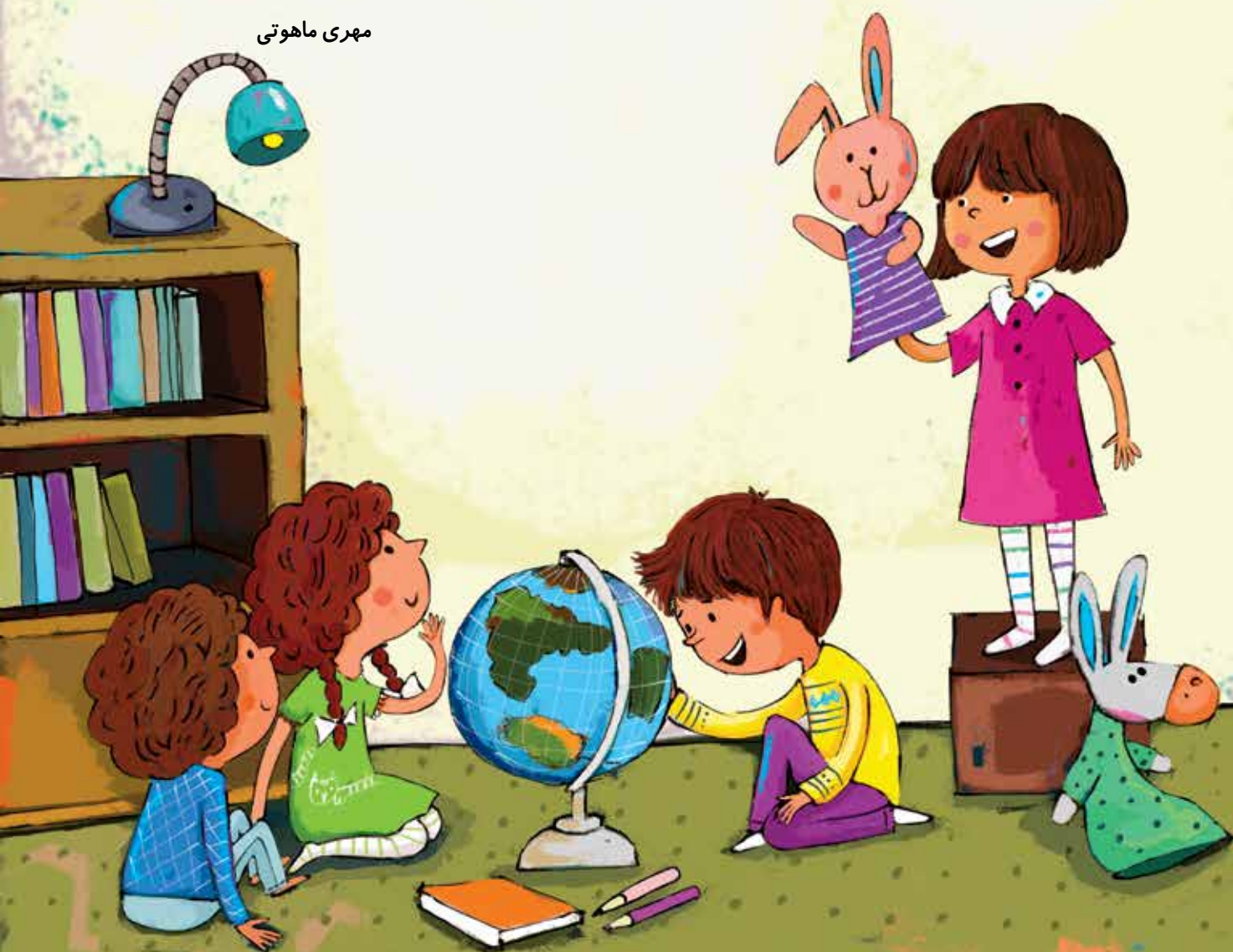
تعطیلات خوش مزه

• تصویرگر: ویدا کریمی

سلام دوست خوبم

مبارک باشد. حالا دیگر پیش دبستانی‌ها به پایه‌ی اول می‌روند. دانش‌آموزانی هم که امسال کلاس اولی بودند، کلاس دومی می‌شوند. شما دوستان جدید پیدا می‌کنید. ما هم با پیش دبستانی‌ها و کلاس اولی‌های جدیدی آشنا می‌شویم. بچه‌ها! می‌خواهم یک چیزی بگویم. تابستان وقت استراحت و بازی شماست. این روزها هر قدر دلتان می‌خواهد بازی کنید. هر چیز خوش مزه و مفیدی را به اندازه‌ی مناسب بخورید. از بازی کردن، خوردن و خوابیدن لذت ببرید. همه‌ی این‌ها نعمت‌های خدا هستند. وقتی سال جدید شروع شود، باید دوباره خوش حال و سر حال باشید و حسابی درس بخوانید. دوست خوبم، تعطیلات به همه‌ی شما خوش بگذرد.

مهری ماهوتی





● مهری ماهوتی
● تصویرگر: مهسا تهرانی

۳ خرداد

فتح خرمشهر

رزمنده‌های عزیز ما دل مردم ایران را شاد کردند. آن‌ها خرمشهر را از دست دشمن آزاد کردند.

۱۱ خرداد

تولد حضرت معصومه (س)

تولد خواهر دوست‌داشتنی امام رضا (ع) بر همه‌ی دختران مبارک باد.

۵ خرداد

شهادت امام صادق (ع)

این امام عزیز را به راستگویی می‌شناسیم. خدا راستگوها را دوست دارد.

۱۴ خرداد

رحلت امام خمینی (ره) و انتخاب مقام معظم رهبری

امام خمینی (ره) فرمود: شما دانش‌آموزان شجاع باشید. خوب درس بخوانید تا کشورتان را آباد کنید.

۲۱ خرداد

تولد امام رضا (ع)

دوستان امام رضا (ع) مثل خود او هستند. برای چیزهایی که دارند خوشحال‌اند. همیشه هم خدا را شکر می‌کنند.



● شاعر: زهرا عراقی
● تصویرگر: زینب بدری

روز دختر

تولد حضرت معصومه (س) مبارک باد

سَنَاق خوشگلی را

مادر به موی من زد

با هدیه‌ی قشنگی

بابا به خانه آمد

پُر شد تمام خانه

از خنده‌های بابا

وقتی مرا بغل کرد

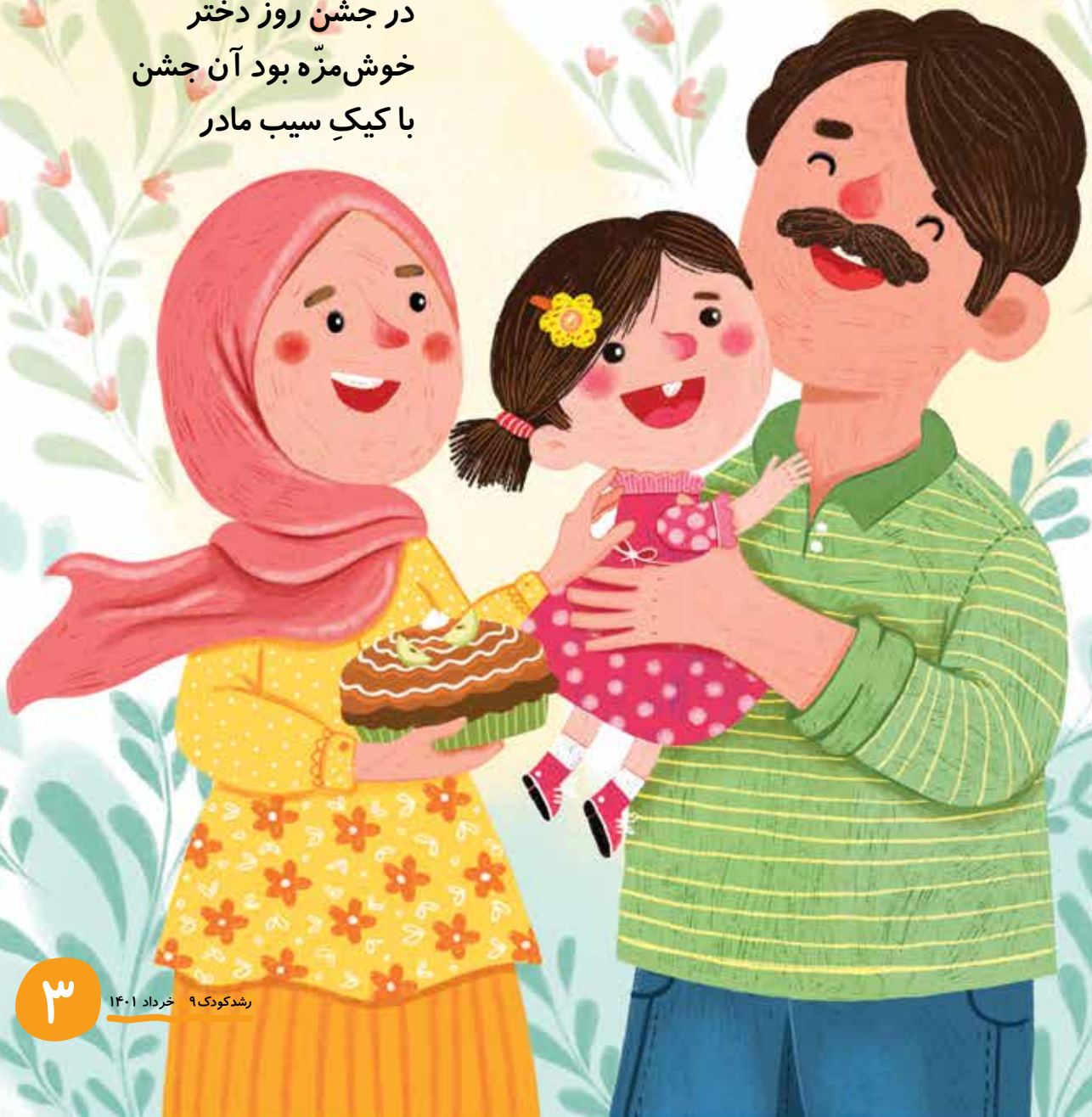
بوسید صورتم را

ما هر سه شاد بودیم

در جشن روز دختر

خوش‌مزه بود آن جشن

با کیکِ سیب مادر





● کلر ژوبرت
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

برویم پارک

مامان بزرگ گفت: «بچه‌ها برویم زیارت؟»
پارسا و پریسا اخمو شدند و گفتند: «نه، نه، نه! برویم پارک.»
مامان بزرگ گفت: «حَرَم حضرت معصومه^(س) چند حیاط بزرگ دارد؛ با حوض‌های قشنگ و کبوتر. مثل حَرَم امام رضا^(ع). حضرت معصومه^(س) خواهر عزیز امام رضا^(ع) ست. آن‌ها همدیگر را خیلی دوست داشتند.»
پریسا دست پارسا را گرفت و گفت: «مثل من و پارسا؟»
مامان بزرگ با لبخند سر تکان داد و گفت: «آنجا می‌توانید برای خوب شدن پادرد من هم دعا کنید.»
بچه‌ها دفتر نقاشی و مدادرنگی‌ها را توی کوله‌پشتی‌شان گذاشتند و گفتند: «خُب، قبول. می‌آییم. ولی فردا برویم پارک.»
شب که برگشتند، مامان بزرگ پرسید: «خُب بچه‌ها، فردا برویم پارک؟»
پارسا و پریسا گفتند: «نه، نه، نه! برویم زیارت! امروز چند تا دوست جدید پیدا کردیم. شاید آن‌ها فردا دوباره بیایند. به خانم‌های کفش‌داری قول دادیم برایشان نقاشی بکشیم.»
پارسا گفت: «تازه به حضرت معصومه^(س) هم قول دادیم دوباره برویم.»
پریسا خندید و گفت: «بله. قول دادیم. امروز خیلی خوش گذشت.»

گل‌های طلایی

● کبری بابایی
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

خدای مهربانم، امروز روز تولّد امام رضا علیه‌السلام است. امّا این بار من روز تولّد امام هدیه گرفته‌ام. هدیه‌ام را مامان بزرگ خریده است؛ یک چادر سفید با گل‌های طلایی که خیلی قشنگ است. من چادر را سر کرده‌ام و آمده‌ام زیارت. مامان و بابا و داداش هم هستند. همه جا چراغانی شده است. توی حرم آدم‌ها خوش حال‌اند و نذری‌های خوش‌مزه می‌دهند. ما هم به دیگران شکلات تعارف می‌کنیم. مامان می‌گوید، دعا کنیم همه شاد و سلامت باشند. من دعا می‌کنم؛ برای مامان بزرگ و بابا بزرگ، برای عمو، عمه، دایی و خاله، برای همسایه‌ها و برای همه‌ی کسانی که دوستشان دارم...

یک... دو... سه... چهار...

خدای مهربان! من بلام خیلی بشمارم.
امّا دعا‌های قشنگم خیلی زیادند.
خدایا، ممنونم به خاطر هدیه‌ی امام.
به خاطر گل‌های طلایی چادرم.
به خاطر اینکه دعا‌های
قشنگم را می‌شنوی.
خدایا تولّد امام مبارک.





گُمک به زمین!

مریم ساکت کنار پنجره ایستاده بود. مامان پرسید: «مریم جان! چرا ساکتی؟»
 مریم گفت: «می‌خواهم به زمین کمک کنم،
 اما تنهایی نمی‌توانم.»
 مامان گفت: «اینکه کاری
 ندارد. از دوستان
 کمک بگیر.»



مریم یک دفعه خوش حال
 شد و داد زد: «آخ جان!»
 تندى کفشش را پوشید و دوید به طرف در کوچه. یکی یکی
 زنگ‌ها را زد و گفت: «مینا، بیا به زمین کمک کنیم. بهاره، بیا به زمین کمک کنیم. علی،
 بیا به زمین کمک کنیم.»
 مینا و بهاره و علی از پله‌ها پایین آمدند.
 مینا پرسید: «چطوری؟»
 علی پرسید: «چطوری؟»



بهاره صدایش را مثل بابابزرگ‌ها کرد و گفت: «من می‌دانم. به باغچه آب بدهید. به پرنده غذا بدهید. آشغال‌ها را جمع کنید. بی‌خودی بوق نزنید!»
مریم گفت: «آفرین بهاره! راست گفتی! زود باشید کمک کنیم.»
علی به باغچه آب داد. بهاره به گنجشک‌ها خرده‌نان داد. مینا آشغال‌ها را جمع کرد.
مریم ماشین شد و بوق زد! بعد به خودش گفت: «بوق زن!»
بچه‌ها وقتی به زمین کمک کردند، حسابی خوش حال شدند. وقت رفتن به خانه‌شان شد. با هم گفتند: «نخود نخود هر که رَوَد خانه‌ی خود!»
حالا شما بگوئید:

چطور می‌توانیم به زمین کمک کنیم؟
یک درخت خوش حال برای خودتان بکشید.





اولین نقاشی

● مرضیه تاجری

تازه راه افتاده است
خواهر کوچک ترم
می رود تاتی کنان
پیش کیف و دفترم

می دود روی ورق
رَد دست آشی اش
کوچک و بامزه است
اولین نقاشی اش



● تصویرگر: یگانه یعقوب نژاد

خاله بق بقو

● منیره هاشمی

توی لانه است
خاله بق بقو
چند جوجه است
در کنار او

بازی ام شده
بی سرو صدا
چون که می پرد
خواب جوجه ها



بچه ماهی

● مریم هاشم‌پور

ماهی شدم توی خواب
می‌چرخیدم روی آب
با چند تا بچه‌ماهی

دریا به من صَدَف داد
به من حُبَاب و کف داد
دریا تو خیلی ماهی!



درخت تشنه

● خاتون حسنی

درخت ما تشنه بود
دلش فقط آب می‌خواست
هزار تا قطره بارون
به جای آفتاب می‌خواست

ابر سیاه دلش سوخت
چک‌چک و چک‌چک چکید
حال درخته خوب شد
همین‌که بارون رو دید





جوجه تخم مرغی



● فرزانه فراهانی ● تصویرگر: نرگس جوشش



● وحیده اشرفی
● تصویرگر: زینب بدری

بَغْل بَغْل!



موشی رفت تولد فیلی. دست‌های کوچولوش را باز کرد تا فیلی را بغل کند؛ یک بغل موشانه. ولی فیلی توی بغل موشی جا نشد. گوش‌هایش آویزان شدند. شکمش را نگاه کرد و با ناراحتی گفت: «آره، من برای بغل موشی زیادی بزرگم!»

موشی گفت: «صبر کن! صبر کن!»

بعد همه‌ی موش‌های توی جشن تولد را جمع کرد. موش‌ها دست به دست هم دادند. یک بغل موشانه‌ی بزرگ درست کردند و فیلی را بغل کردند. با هم خواندند: «تولد! تولدت مُ... با... رک.»

فیلی خیلی خوشش آمد. دست‌های بزرگش را از هم باز کرد. همه‌ی موش‌ها را یک جا بغل کرد و گفت: «این هم یک بغل فیلانه!»

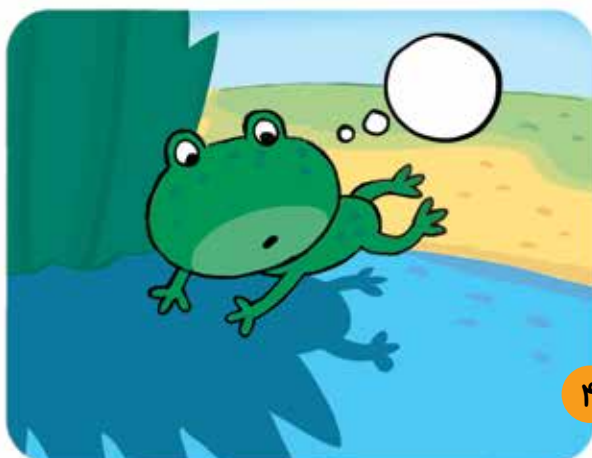


سایه بازی



آمنه صادقی

تصویرگر: لاله ضیایی





● سمیرا گوهری
● تصویرگر: ویدا کریمی

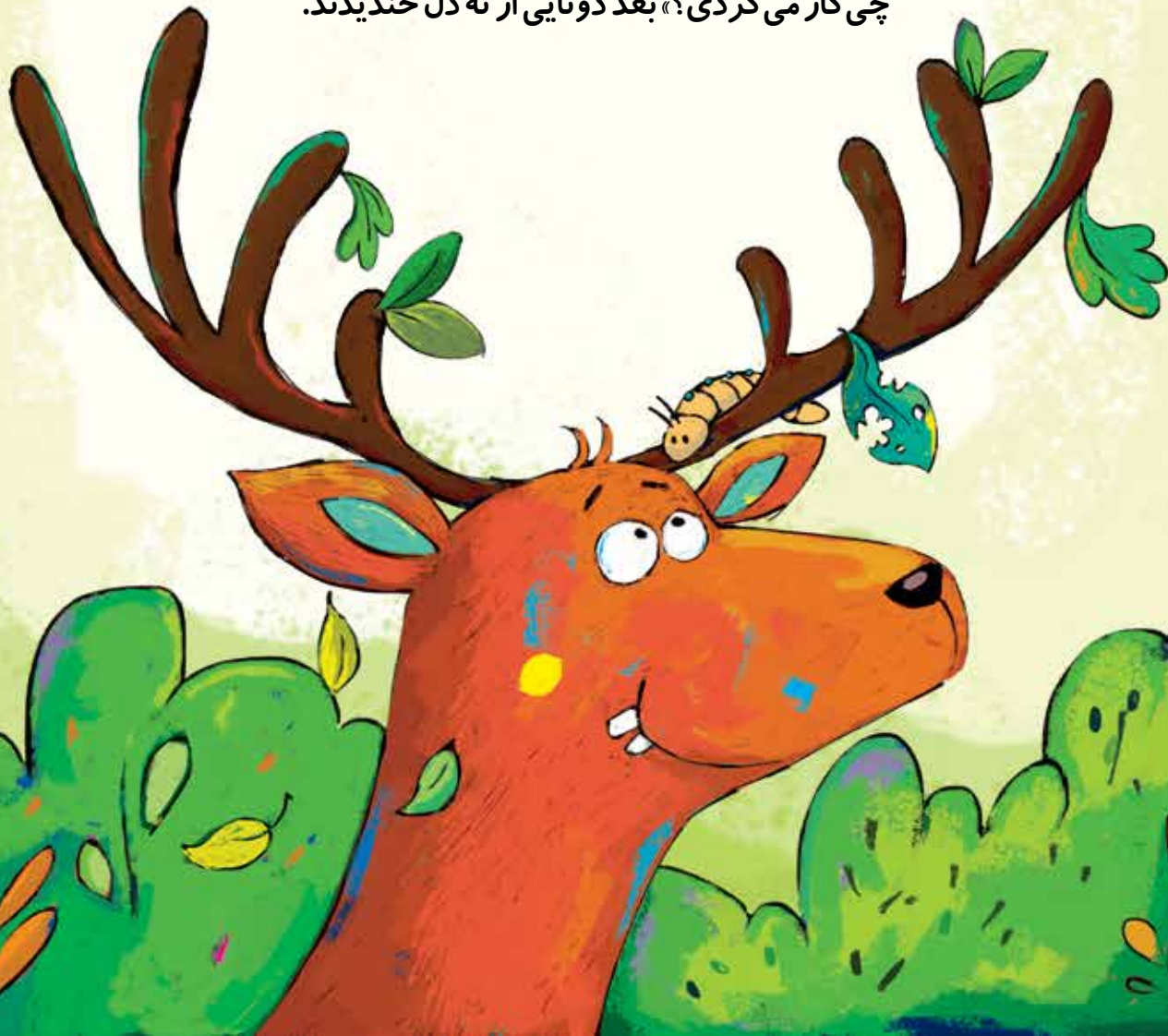
شاخ شاخی!

کرم کوچولو مشغول خوردن برگ بود. بادِ تندى آمد. هوا! هوا! هوا! کرم به هوا پرت شد، تاب تابى خورد و روى برگ ها افتاد. محکم برگ ها را بغل کرد. وقتى باد رفت، کرم کوچولو روى برگ ها سُر، سُر، سُر خورد و آمد پایین روى شاخه.

- آخ آخ! اوخ اوخ!

- چرا شاخه های درخت این قدر تیز شده اند؟! یک دفعه درخت تکان تکان خورد! کرم گفت: «چرا امروز این درخت این طوری تکان می خورد؟»

تکان های درخت بیشتر شدند. کرم کوچولو سرش گیج گیجی رفت. گوزن تازه از خواب بیدار شده بود. گفت: «سلام کرم کوچولو! تو روى شاخ من چى کار مى کردى؟» بعد دوتایی از ته دل خندیدند.







بچه غول

عباس عرفانی مهر
تصویرگر: ثنا حبیبی راد

پیچولی یک بچه غول آدم خوار بود.
یک روز غول‌ها گفتند: «تو چه جور آدم خواری هستی که تا حالا آدم نخورده‌ای؟»
پیچولی داد زد: «الان می‌روم یکی را می‌گیرم، می‌پیچم و می‌خورم.»
رفت. رسید به جنگل. خاله فرفره را دید. پرید جلو و گفت: «آمده‌ام پیچ پیچ‌ات کنم. خور خوری‌ات کنم.»
خاله فرفره گفت: «فردا تولد نوه‌ام است. من را نخور.»
پیچول گفت: «نه! نمی‌شود.»
خاله گفت: «بچه غول خوبی باش. جشن که تمام شد، من را بخور.»
پیچول قبول کرد. رفتند به خانه‌ی خاله فرفره. خاله فرفره آش درست کرد و صد تا فرفره. نوه‌ی خاله فرفره با دوست‌هایش آمدند. نوه‌ی خاله تا پیچولی را دید گفت: «وای ماما بزرگ! این غول را آورده‌ای فرفره فوت کند؟»
پیچولی خوشش آمد. فرفره‌ها را فوت کرد. غش غش خندید.
جشن تمام شد. خاله گفت: «هنوز هم می‌خواهی من را بخوری؟»
پیچولی گفت: «دوست ندارم خور خوری‌ات کنم، ولی گرسنه‌ام.»
خاله گفت: «اول آش بخور، بعد من را بخور.»
پیچولی آش را خورد و گفت: «چه خوش مزه! هیچ غولی از این غذاها نخورده. این آش مال من.»
بعد دیگ را برداشت و بدوید و رفت.
خاله گفت: «آخیش! راحت شدم. فردا باید از اینجا فرار کنم.»
صبح روز بعد در زدند. خاله فرفره در را باز کرد. جلوی در صد تا غول دید. غول‌ها از خاله فرفره آش می‌خواستند!

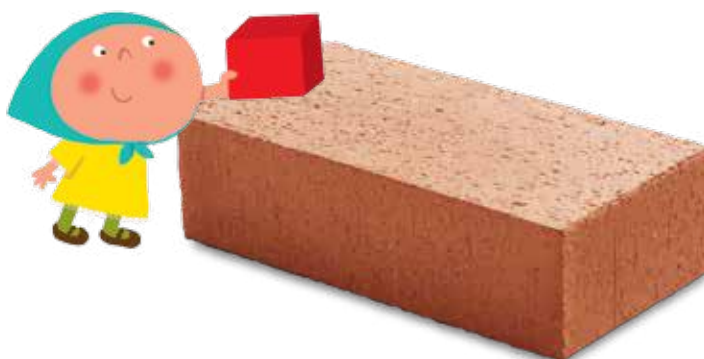


شکل های جور و اجور

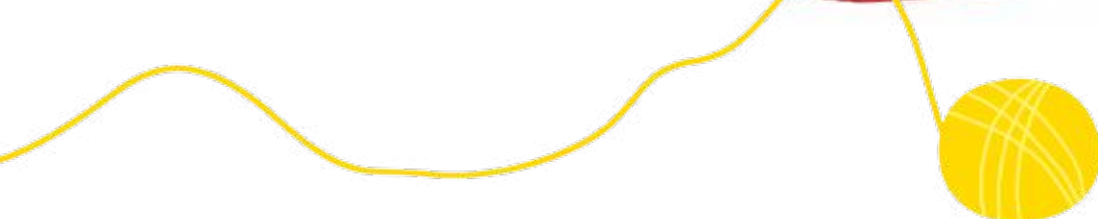
هر چیزی که دور و برتان می بینید، شکل متفاوتی دارد.
اگر توپ فوتبال گرد نبود، می شد روی زمین قل بخورد؟
اگر چرخ های دوچرخه گرد نبودند، می توانستی سوار دوچرخه بشوی و بازی کنی.
شکل بعضی چیزها به ما کمک می کند راحت تر از آن ها استفاده کنیم.

بعضی چیزها چهار گوش هستند، مثل آجر که
در ساختن ساختمان ها از آن استفاده می کنند.

بعضی چیزها گرد هستند، مثل توپ.
تو با توپ چه بازی هایی می کنی؟



بعضی چیزها سه گوش هستند.
مثل جالباسی، که کمک می کند تا
لباس ها صاف و مرتب بماند.



آیا می‌توانی شکل این چیزها را خودت بگویی؟
از آن‌ها چه استفاده‌ای می‌کنیم؟





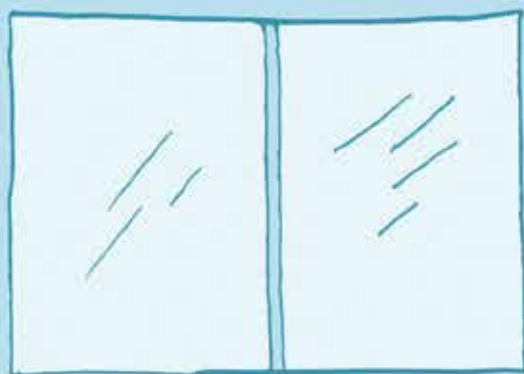
برویم سفر... هو... هو...

بازیگران: قصه‌گو، قطار، کودک ۱، کودک ۲، کودک ۳
 قصه‌گو: گوشه‌ی شهر یک قطار خسته بود. حوصله نداشت راه برود، تلق کند، تلق کند، از اینجا به آنجا برود.

قطار: «من خسته‌ام. همین جا روی ریل خودم نشسته‌ام. کجا بروم؟»
 کودک ۱ (با کوله‌پشتی وارد می‌شود): برو به دشت که گل و تپه دارد. شب‌هایش ستاره‌های پر نور دارد!

قطار (رویش را برمی‌گرداند): تنها نمی‌روم!
 کودک ۱ (دور قطار می‌چرخد): من را ببر! من را ببر! (بچه‌ها با دست‌زدن تکرار می‌کنند).
قطار: قبول می‌برم. پیر بالا! (کودک پشت قطار را می‌گیرد، دور صحنه می‌چرخند و هو هوچی چی می‌کنند).





قطار (یک دفعه می ایستد و نفس نفس می زند): خسته شدم!

وای حالا کجا بروم؟

کودک ۲ (با کوله پشتی وارد صحنه می شود): برو آنجا که

خانه‌ی مامان بزرگ است. پر از درخت میوه و سبزه است!

قطار (رویش را برمی گرداند): تنها نمی روم!

کودک ۲ (دور قطار می چرخد): من را ببر! من را ببر! (بچه‌ها با دست زدن تکرار می کنند).

قطار: قبول می برم. پیر بالا! (دوتایی دور صحنه می چرخند و هوهوچی می کنند).

قطار (یک دفعه می ایستد و نفس نفس می زند): خسته شدم، وای حالا کجا بروم؟

کودک ۳ (وارد می شود): برو آنجا که گنبد طلایی دارد! کبوترهای خوشگل و یک حوض آبی دارد!

قطار (رویش را برمی گرداند): تنها نمی روم!

کودک ۳ (دور قطار می چرخد): من را ببر! من را ببر! (بچه‌ها با دست زدن تکرار می کنند).

قطار: قبول می برم. پیر بالا! (همگی دور صحنه می چرخند و هوهوچی می کنند).

قصه گو: قطار رفت و رفت و رفت، تا به ایستگاه آخر رسید.

(قطار سوت بلندی می کشد. بچه‌ها یکی یکی دست تکان می دهند

و با شادی می روند).

قطار (به سمت تماشاچی می آید): آهای بچه‌ها! حالا که

مدرسه‌ها تعطیل شده، کسی نمی آید برویم سفر؟

قصه گو: چه خوب، قطار ما دیگر خسته

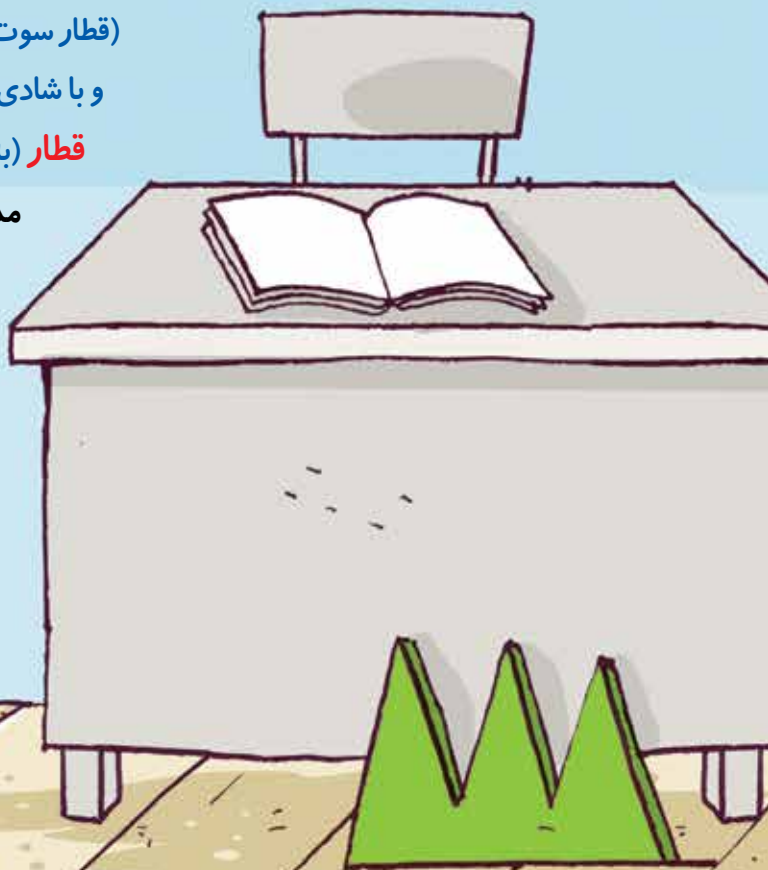
نیست. بی حوصله نیست! می خواهد باز هم

برود سفر! (قصه گو پشت قطار را می گیرد).

آهای بچه‌ها، کسی نمی آید برویم سفر؟

(همه هوهوچی می کنند و از صحنه خارج

می شوند و می روند).





پیر پیر

● نویسنده و عکاس: اعظم لاریجانی

بیشتر بچه‌ها پریدن را دوست دارند تو چی؟ پریدن هم پاهایت را قوی می‌کند هم باعث سلامت قلبت می‌شود. یادت باشد قبل از انجام این ورزش‌ها کمی نرمش کنی تا بدنت گرم شود. حالا همراه با ما بالا و پایین پیر.

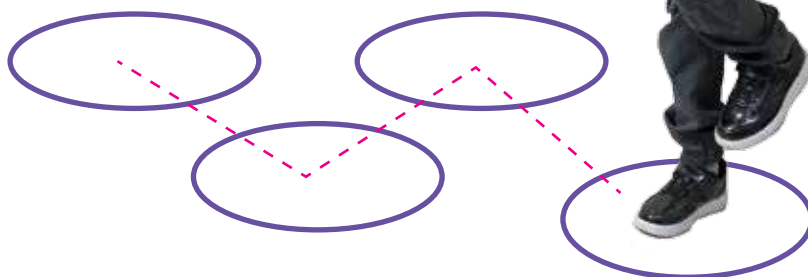


پرش پروانه‌ای

پاهایت را به هم بچسبان. دست‌هایت کنار پاهایت باشد. همین‌طور که به طرف بالا می‌پری، دست‌ها و پاهایت را به سمت بیرون باز کن. بعد به حالت قبل برگرد.

پرش هفتی و هشتی

روی زمین دایره‌هایی به شکل هفت و هشتی بکش. حالا با یک پا از یک دایره به دایره دیگر پیر.





پرش از روی مانع

یک چهار گوش روی زمین بکش. حالا بیرون آن بایست. از یک طرف چهار گوش به طرف دیگر آن پیر. یادت باشد پاهایت نباید روی خط چهار گوش برود.



پرش چپ و راست

یک خط روی زمین بکش. حالا جفت پا از یک طرف خط به سمت دیگر پیر.



لی لی

یک پا را بالا نگه دار و با پای دیگر از داخل حلقه ها پیر. برای این که نیفتی، دست هایت را باز بگذار.





عروسک پارچه‌ای

وسایل لازم: خُرده پارچه، نخ و سوزن، مهره، مداد یا چوب باریک، پنبه، کاموا.

۱. برای سر عروسک یک تکه پارچه سفید را شکل یک گردی می‌بریم داخل آن کمی پنبه می‌گذاریم و دور آن را می‌دوزیم.

۲. برای بدن عروسک سه تا گردی کوچک تا بزرگ با پارچه‌های دیگر می‌بریم. پارچه‌ها را روی هم می‌گذاریم.

۳. با نخ کاموا پارچه‌ها را به سر مداد وصل می‌کنیم.

۴. سر عروسک را به تنه می‌دوزیم.

۵. با مهره‌ی سیاه، چشم‌های عروسک را می‌دوزیم.

۶. کاموا را بُرش زده روی سر عروسک می‌چسبانیم.

۷. حالا صورت عروسک را نقاشی می‌کنیم.



۱



۲



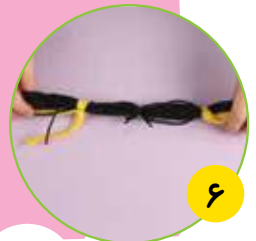
۳



۴



۵



۶



۷





غولای بالای ابرها

نویسنده: مرجان ظریفی
تصویر گر: میثم موسوی
ناشر: قو
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۹۹۶۸



گوش قهوه‌ای، یک بچه زرافه بود. مادر گوش قهوه‌ای هر شب برای او یک قصه‌ی خیلی قشنگ تعریف می‌کرد. تا اینکه یک شب مامان برای او قصه‌ی لوبیای سحر آمیز را گفت... حالا دیگر گوش قهوه‌ای خوابش نمی‌برد. برای همین راه افتاد و رفت تا بداند چه کسی بالای ابرهاست؟...

چه کاره باشی؟

شاعر: مهری ماهوتی
تصویر گر: الهام کاظمی
ناشر: به نشر
تلفن: ۰۲۱۸۸۹۶۰۴۶۶



روزها همیشه توی راه
شب زیر نور زرد ماه
تو کوچه و خیابونم
همراه باد و بارونم
کوچه رو جارو می‌کشم
می‌آد صدای خش‌خش خشم

...

شعر رفتگر یکی از شعرهای زیبای مجموعه‌ی سه جلدی «چه کاره باشی؟» است. شما می‌توانید با خواندن شعرهای ساده و زیبای این مجموعه با شغل‌های متفاوتی آشنا شوید. شغل‌های مثل؛ مکانیکی، قالیبافی، کفاشی و...

این کتاب‌ها را کارشناسان واحد ساماندهی منابع آموزشی و تربیتی هم خوانده‌اند و آن‌ها را به شما پیشنهاد می‌کنند.

● آمنه شکاری
● عکاس: اعظم لاریجانی



دو دوست، دو همکار



سلام! امروز لباسم پاره شد؛ زیاد نه، کم! اما من خیلی ناراحت شدم. دوست داشتم دوباره خودم آن را درست کنم. مثل وقتی که دفترم پاره می شود و من می چسبانمش. پارچه با کاغذ فرق دارد. به جای چسب، با نخ دوخته می شود. من که خیاطی بلد نیستم! اما دوست دارم دوختن پارچه را یاد بگیرم. شاید وقتی بزرگ شدم، خیاط بشوم. آن وقت اگر لباسم پاره بشود، خودم می توانم آن را بدوزم.

من برایت می نویسم دیگر چه کارهایی را دوست دارم یاد بگیرم. تو هم بگو!

من: دوست دارم یاد بگیرم از درختها مواظبت کنم.
تو:



من: دوست دارم یاد بگیرم غذاهای کشورهای دیگر را پزم.
تو:

من: دوست دارم یاد بگیرم قصه بنویسم.

تو:



من: دوست دارم یاد بگیرم ماشین‌ها را
تعمیر کنم.

تو:



من: دوست دارم یاد بگیرم بادبادک بسازم.

تو:



اووووه! چه قدر کار هست!
کارهایی که تو بگویی هم حتماً جالب هستند!
این‌طوری می‌فهمیم چه کاری را دوست داریم و
وقتی بزرگ شدیم می‌توانیم چه کاره شویم.
راستی! اگر هر دو تایمان یک کار را دوست داشته
باشیم، چه می‌شود؟
معلوم است دیگر! با هم همکار می‌شویم!



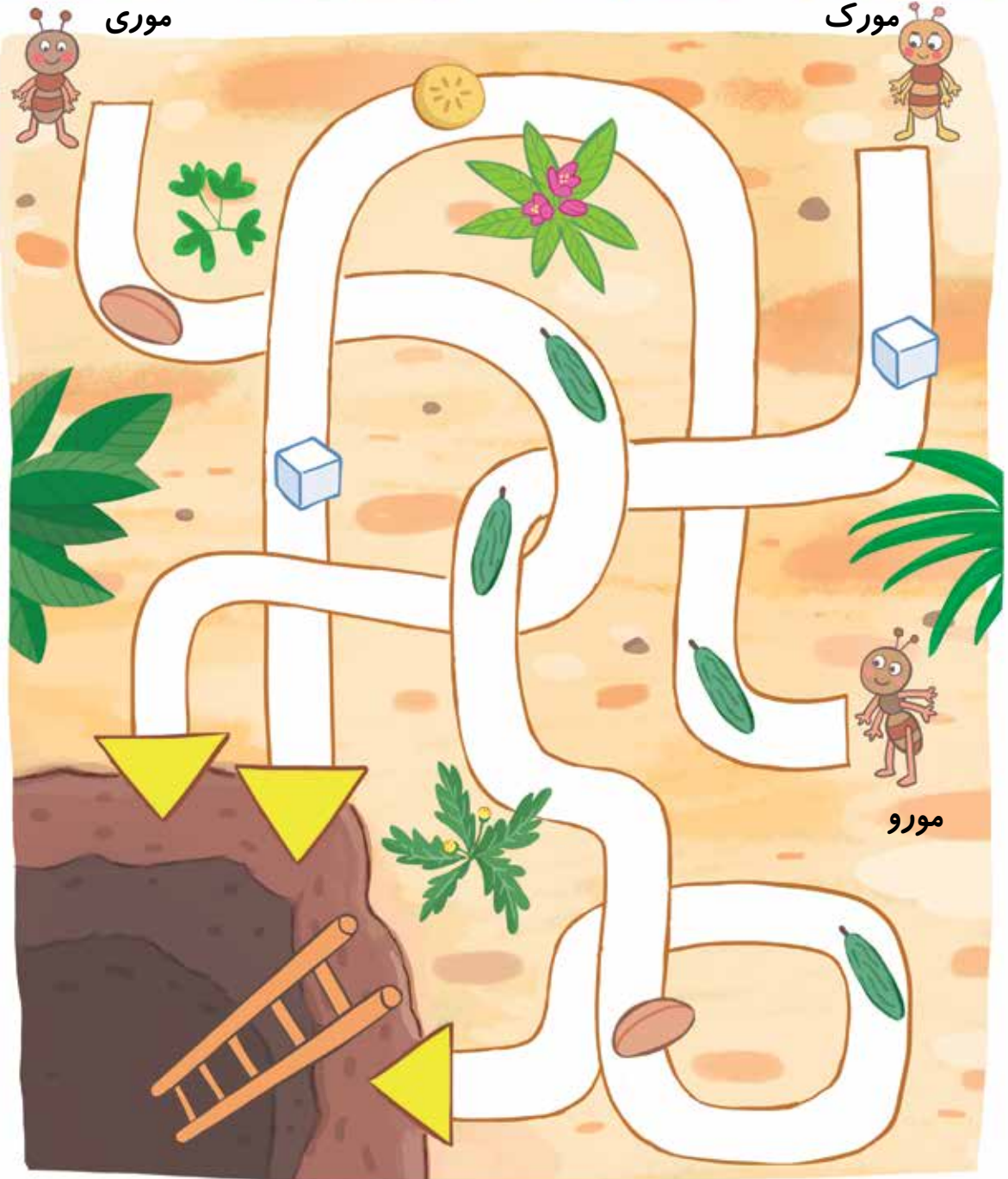
این عددها نشان می‌دهد که هر غذا برای چند مورچه‌ها کافی است.
مسیرها را دنبال کن.

بگو هر مورچه برای چند روز خودش غذا پیدا کرده است؟



موری

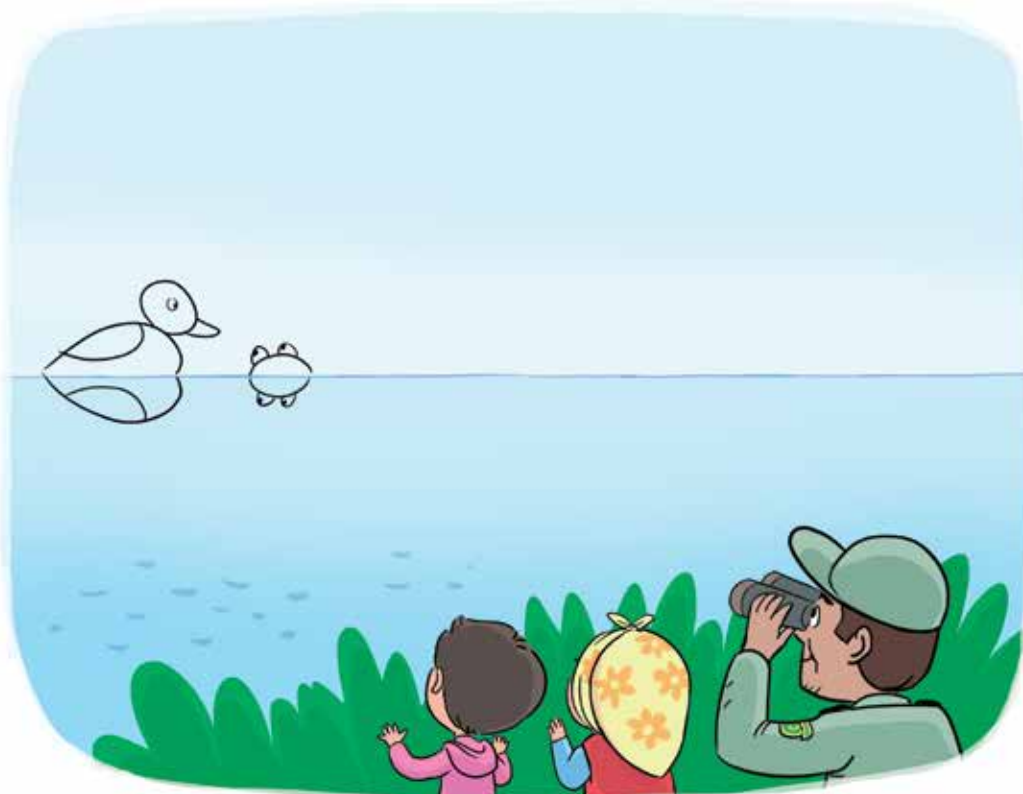
مورک



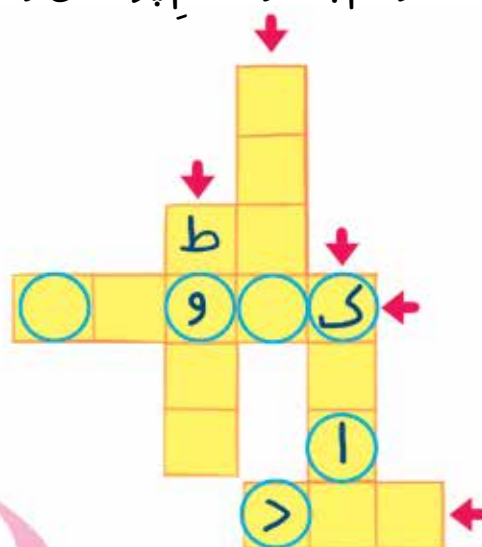
طرح و اجرا: لاله ضیایی

مورو

تصویر مرغابی را در برکه کامل کن. هر حیوانی که دوست داشتی در برکه بکش و تصویر آن را در آب هم نشان بده.



با حروف داده شده، نام چند پرنده را در جدول بنویس. حرف‌هایی که دور آن خط کشیده شده، کنار هم بگذار تا اسم پرنده‌ای را که داخل تخم است، پیدا کنی.



شانه‌ی ترسناک

● مریم سعیدخواه ● تصویرگر: یگانه یعقوب‌نژاد



آن شب ماشی و میمونک اصلاً نتوانستند بخوابند پوست سر هر دوشان می‌سوخت و می‌خارید. صبح زود دوتایی رفتند پیش دکتر جغدی.

دکتر جغدی گفت: «اول برای من تعریف کنید که برایتان چه اتفاقی افتاده.»

ماشی گفت: «من داشتم زیر درخت چاله می‌کندم. یکهو یک چیز ترسناک دندان‌دار دیدم.»

میمونک گفت: «اصلاً هم ترسناک نبود. آن چیز، یک شانه بود.»

ماشی گفت: «بعد ما موهایمان را با آن شانه زدیم. بعد هم انداختیم همان جا

که افتاده بود. چون مال خودمان نبود.»

میمونک گفت: «بعد هم شب تا صبح سرمان را خاراندیم. چون می‌خارید و

می‌سوخت. می‌خارید و...»

دکتر جغدی گفت: «خب خب... فهمیدم. دیگر هیچ وقت از چیزی که مال خودتان

نیست، استفاده نکنید. حالا هم بروید و سرو مویتان را حسابی بشوید.»

ماشی و میمونک گفتند: «چشم چشم...» و به طرف رودخانه دویدند.





● احمد عربلو و فهيمه فتوره چي
● تصويرگر: نرگس جوشش

حرف شیرین

مادر: یک حرف شیرین بزن.
بچه: بستنی.

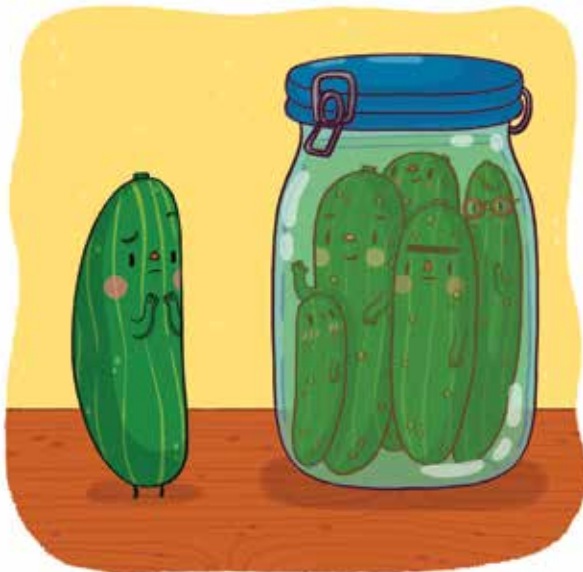


عجیب و غریب

به یک حلزون گفتند یک چیز عجیب و
غریب و شگفت‌انگیز بگو.
گفت: دویدم و دویدم. سر کوهی رسیدم.

استکان عمیق

اولی: مورچه توی نعلبکی زودتر غرق
می‌شه یا توی استکان؟
دومی: توی استکان. چون استکان
عمیق‌تره.



خیار

معلم: دو جور خیار اسم ببر.
شاگرد: اجازه! خیار شور، خیار ساده.



● رویا صادقی

نقاشی با شمع



بچه‌ها سلام!
امروز می‌خواهم شما را با یک روش جالب در
نقاشی آشنا کنم: **نقاشی با شمع!**

برای این کار به شمع سفید ساده احتیاج داریم و
مقوّا و آبرنگ
ابتدا شکلی را که دوست دارید با شمع روی مقوّا
بکشید.



بعد با آبرنگ روی آن را کامل رنگ کنید.

چون شمع چرب است رنگ روی آن نمی‌ماند
و فقط اطرافش رنگی می‌شود.



بچه‌ها، شما هم نقاشی‌های خودتان را برای ما بفرستید.

رادمهر نوری از کرج



سالار سلاجقه از کرمان



مهدیار خلج از کرج



هستی علایی از تهران



باران حسین زاده از رشت



تخم مرغ رنگی

مواد و وسایل لازم:

دو تا تخم مرغ، دو تالیوان شیشه‌ای،
کمی خمیر دندان، کمی نوشابه‌ی سیاه

• تیتره امانی

• تصویرگر: سام سلماسی



۱. روی یکی از تخم مرغ‌ها را
به طور کامل با خمیر دندان بپوشانید.



۲. لیوان‌ها را با نوشیدنی پر کنید.
هر کدام از تخم مرغ‌ها را داخل یکی
از لیوان‌ها قرار دهید.



۳. تا فردا صبر کنید. تخم مرغ‌ها را از
داخل لیوان‌ها خارج کنید. خمیر دندان روی
تخم مرغ را بشوید و خشک کنید.



حالا چه می بینید؟



آنار

مهمان خانه‌ی ماست
مامان آنار زیبا

چاق است و گرد و سنگین
صددانه بچه دارد
توی دلش خدایا



توت

پرید از شاخه پایین، توت شیرین
مسافر بود و از گرما رسیده

گلی برگ خودش را سایبان کرد
هوای تازه و جای خنک داد
به این توت سفید دُم‌بریده

● مهری ماهوتی
● تصویرگر: هدا حدادی



• روشنگر فتاحی

• تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه

با تالاب آزگن آشنا شویم.

تالاب آزگن یکی از تالاب‌های زیبای استان لرستان است که در کنار دو کوه بلند قرار دارد. این تالاب از آب شدن برف کوه‌های پریز و قارون به وجود آمده و هر سال تا آخر بهار پر آب است.

جانورانی مانند اسب‌های وحشی، خرس قهوه‌ای، بُز کوهی در اطراف این تالاب زندگی می‌کنند.

گیاهانی مانند نرگس، میخک، پونه و نعناع اطراف این تالاب می‌رویند.

روستای کوچکی در کنار این تالاب قرار دارد و مردم در خانه‌های کاهگلی آن زندگی می‌کنند.

